

جنبش مردمی یا توطئه خارجی

امیر طیرانی

یک واقعه یا جنبش اجتماعی از منظرهای گوناگونی می تواند مورد ارزیابی و تحلیل و داوری قرار گیرد . علل و عوامل و دلایل شکل گیری و وقوع ، علل و عوامل موثر در شکست یا پیروزی آن و یا عملکرد آن جنبش بعد از نیل موفقیت و تاسیس یک نظام نوین از جمله منظرهایی است که گرچه با هم ارتباط محکم و اساسی دارند ولی نیاز به تحلیل جداگانه و مستقل از یکدیگر دارند و نباید آنها را با یکدیگر خلط کرد . به عبارت دقیق تر گرچه در تحلیل عملکرد یک نظام برآمده از یک جنبش اجتماعی نیاز به بررسی پایگاه طبقاتی ، نیروهای موثر در جنبش ، داشتن یا نداشتن برنامه برای اداره جامعه، دخالت های کشورهای خارجی و... وجود دارد . ولی از عملکرد ناموفق آن نظام آن هم بعد از گذشت چند دهه نمی توان این نتیجه را گرفت که جنبش مزبور از ابتدا توسط نیروهای خارجی یا عوامل دشمن آن جامعه طراحی و برنامه ریزی شده است .

این نظر منافی سابقه دخالت کشورهای استعمارگر در امورداخلی کشورهای دیگر به ویژه کشورهای جهان سوم نیست . کودتای سوم اسفند 1299 از سوی انگلیسی ها و روی کار آوردن رضاخان در ایران ، کودتای 28 مرداد 1332 و سرنگونی دولت ملی دکتر مصدق، سرنگونی پاتریس لومومبا در کنگو توسط بلژیکی ها، دخالت سیاسی - نظامی آمریکایی ها در کشورهای آمریکای لاتین و یا سرنگونی دولت قانونی سالوادور آلنده در شیلی و... مشتی از خروار در این باره به شمار می رود .

دقت در دلایل هریک از این دخالت ها و کودتاها به خوبی روشن می سازد که سوای این که کشورهای کودتاگر از اساس حق این مداخله را نداشته اند ولی از لحاظ منافع جهان سرمایه داری هر کدام از این اقدامات در جهت حفظ منافع (و البته نامشروع) آنها بوده است . به عبارت دیگر ضرورت ایجاد یک حکومت و قدرت مرکزی در ایران برای حفظ منافع انگلیسی ها در سوم اسفند 1299 یا طراحی کودتا جهت سرنگونی دکتر مصدق به منظور ادامه غارت منابع نفتی ایران از نگاه ایران دلایلی بس موجه به شمار می رفت . اما آیا آمریکا و غرب برای طراحی سرنگونی محمدرضا پهلوی نیز علل و دلایلی داشت ؟ محمدرضا پهلوی و رژیم وی آیا مانند مصدق یا آلنده یا احمد سوکارنو در اندونزی منافع غرب را با خطر موج ساخته بودند که باید از عرصه قدرت حذف می شدند ؟ آیا محمدرضا پهلوی و اطرافیانش نظیر هویدا و آموزگار و نعمت الله نصیری و... همچون فیدل کاسترو و هوشه مینه در ویتنام یا ارنستو چه گوارا که منصب بالای دولتی را برای کمک به انقلابیون بولیوی ترک گفته بود، به مبارزه با منافع جهان سرمایه داری پرداخته بودند ؟

این توهم توطئه و فروکاستن یک جنبش به طراحی دیگران و به عبارتی برخورد دایی جان ناپلئونی که همه اتفاقات روزگار را محصول فکر و تدبیر و اقدام انگلیسی ها می بیند علاوه بر این که برپایه و مبنای درستی قرار ندارد و عموماً مبتنی بر دلایل و اسناد و مدارکی ضعیف و جزئی بنا شده است ، جز آن که علمی و واقعی به شمار نمی رود ، موجب نفی قابلیت ها و ، شخصیت و هویت یک ملت و جامعه

خواهد شد . این نگرش علاوه بر آن موجبات پاشیدن تخم یاس و نومیدی در جامعه ، به انفعال کشاندن مردم و هزار پیامد دیگر را فراهم می‌آورد .

غلبه این نوع نگاه و تفکر در میان جامعه جدای از آن که حاکمیت چگونه عمل می‌کند و تأثیرات آن منافع ملی و یا بر روحیات و عملکرد آحاد آن جامعه ، مردم را در یک روند نه‌چندان بلند مدت به نقطه-ای می‌رساند که به جز تمکین در برابر عملکرد نادرست حاکمیت ، پذیرش هرگونه دخالت خارجی، قبول آنارشیزم و هرج و مرج و... هر راه حل و یا اندیشه تغییر و اصلاح وضعیت جامعه را رد کرده و با آن همراهی نخواهند کرد . سرانجام این نگاه نادرست پذیرش گزینه : " اینها بروند هرکه می خواهد بیاید " خواهد بود . گزینه ای که حداقل امروز بعد از گذشت چهاردهه از جنبش و قیام مردمی سال 57 با نتایج فاجعه بار آن دست به گریبانیم "

این نگاه توطئه نگر از همان دوران شروع جنبش و قبل از آن که رژیم پهلوی سرنگون شود وجود داشت . کسانی که عموماً وقایع دوره های پیش را به یاد داشتند قیام مردم در برابر رژیم شاه با آن دستگاه جهنمی ساواک ، گارد جاویدان و ارتش و نیروهای انتظامی آموزش دیده اش را که به حمایت خارجی نیز متکی بودند غیر ممکن و جنبش و حرکت مردم را کار انگلیسها و به فرمان آنها می‌دانستند . این نظر به مرور ایام گسترش یافت تا به آنجا که از سوی برخی پژوهشگران و محققان نیز بیان شد .

به عنوان مثال به داوری ای که از سوی یکی از فعالان خوش سابقه درباره دلایل خیزش مردم در سال 1357 و سرنگونی رژیم پهلوی به عمل آمده است دقت کنید: «محمد رضاشاه که با کودتای آمریکایی - انگلیسی علیه مصدق به قدرت بازگشت هم نتوانست تحت تأثیر چنین تاریخ و تمدنی به عنوان دست نشانده باقی بماند و عمل کند و به محض این که کمی قدرت به هم رساند شروع به حرکت به سوی همان سیاست اعلامی مصدق کرد و وقتی در برابر آمریکا ، اروپا و اسرائیل مواضع مستقلانه گرفت برنامه سرنگونی اش طراحی شد . »

داوری فوق از چندمنظر محل بحث و تأمل است. سوای اشتباهات تاریخی اساسی از جمله : " در پیش گرفتن سیاست اعلامی مصدق " و یا: " اتخاذ مواضع مستقلانه در برابر غرب و اسرائیل " که اثبات آن برعهده نویسندگان محترم آن است " ، با این عبارت : " طراحی برنامه سرنگونی شاه از سوی حامیان خود " به اتمام رسیده است . این برداشت و قضاوت سوای آن که نیاز به ارائه دلیل و اثبات دارد ، نتایج بس مخرب و ویرانگر دارد که معنایی جز نفی شخصیت ، هویت مردم این سرزمین ندارد . این تحلیل به معنای آن است که ؛ مردم شما در جریان مبارزه جز بازپچه ای در دست دیگران نبوده اید . دیگران برای شما تصمیم گرفته و شما هم کورکورانه مجری آن تصمیمات بوده اید .

آیا واقعا با طرح یک ادعا که هیچ سند و مدرکی هم برای اثبات آن ارائه نشده است می توان به چنین نتیجه ویرانگری به لحاظ ملی رسید که پیامدی به جز سکوت و انفعال در قبال شرایط و وضعیت اسفبار کنونی نخواهد داشت .

درباره همسویی و همگرایی شاه با سیاست های غرب حتی قائلان به نظریه طراحی سقوط شاه از سوی غرب نیز حداقل بر این همسویی صحه می گذارند و به اعتقاد آنها سیاست و مواضع مستقلانه در برابر غرب از اوایل دهه 1350 از سوی شاه درپیش گرفته شد و همین امر موجب طراحی برای کنارگذاشتن وی از قدرت و پادشاهی گردید .

داستان در پیش گرفتن سیاست های مخالف با غرب و در راس آنها آمریکا از سوی شاه از بعد از پیروزی انقلاب سال 1357 و عمدتاً در میان کسانی سرداده شد که در مخیله شان نمی‌گنجید که رژیمی با آن شرایط و وضعیت و به ویژه با حمایت همه‌جانبه‌ای که در سه دهه گذشته از آن به عمل آمده بود و یک سال پیش از فروپاشی از سوی رییس جمهور آمریکا جزیره ثبات خوانده شده بود این چنین و به یکباره فروریزد.

در این تحلیل از جمله به همکاری ارتشبد حسین فردوست با رژیم برآمده از انقلاب و یا نشست سران چهار کشور آمریکا، انگلیس، آلمان و فرانسه در جزیره گوادلوپ که در آن بر سر رفتن شاه توافق به عمل آمد و یا حضور ژنرال رابرت هایزر در ایران برای اجبار فرماندهان ارتش به عدم مقاومت در برابر جنبش انقلابی مردم اشاره می‌شود. بعد از مدتی و به دنبال انتشار یادداشت های روزانه اسدالله علم، برخی برخوردهای انتقادآمیز شاه درباره سیاست‌های آمریکا در منطقه و خواسته‌های آنها از ایران که با مخالفت شاه روبه‌رو می‌شد و یا انتقادهای طعنه‌هایی که شاه درباره آمریکایی‌ها به علم می‌گفت به مستندات فوق افزوده شد. در حالی که اگر در همان یادداشت های علم و یا سایر نوشتجات و خاطرات دیپلمات های غربی دقت اندکی شود می‌توان به عمق رابطه و اتکای استراتژیک رژیم پهلوی و از آن بالاتر اتکای روحی و روانی محمدرضا پهلوی به آمریکایی‌ها و غربی‌ها پی برد.

این نوع نگاه به روابط شاه و همراهی وی بامواضع و سیاست های غرب حتی به نزدیک ترین نمونه از این دست مواضع همچون اعزام نیروهای نظامی ایران برای سرکوب انقلابیون ظفار که در روزنامه‌های ایران همچون تحلیل CIA و MI6 از آنها به شورشیان ظفار نام برده می‌شد نیز توجهی ندارد. باید به خاطر داشت که دخالت نظامی ایران در عمان در پاییز 1352 آغاز و با شکست انقلابیون در اواخر سال 1354 به پایان رسید. آیا این سیاست هایی مستقل و موضعی در قبال غرب محسوب می‌شد که غرب را به فکر طراحی برای سرنگونی شاه بیاندازد. همچنین به تعدد نامه های متبادله میان مقامات آمریکایی و شاه که در یادداشت های علم به آنها اشاره شده است، سفر مقامات آمریکایی به ایران و از جمله ریچارد نیکسون رییس جمهور آمریکا در خرداد 1351 و یا جیمی کارتر در دی 1356 اشاره کرد. علاوه بر آن حجم قراردادهای اقتصادی، سیاسی، نظامی و فرهنگی ایران و آمریکا در نیمه دهه 1350 به شدت افزایش یافت. به عنوان مثال بعد از سرنگونی نیکسون از ریاست جمهوری که در پی رسوایی واترگیت رخ داد معاون وی جرابد فورد جانشین وی شد. به فاصله کمی بعد از روی کارآمدن جرابد فورد یک قرارداد بزرگ اقتصادی به ارزش 15 میلیارد دلار میان دو کشور به امضا رسید. وزیر مختار آمریکا در تهران در تاریخ 9 دی 1353 نامه ای از سوی هنری کیسینجر وزیر امور خارجه آمریکا را به اسدالله علم تحویل می‌دهد. کیسینجر در آن نامه درباره تولید مشترک موشک های TAW به وسیله ایران و آمریکا پیشنهاد داده بود. شاه در ذیل نامه کیسینجر به فارسی نوشته بود: «اظهار امتنان و اطمینان به اینکه در آینده COOPERATION بین دو کشور دایماً بیشتر خواهد شد.

درباره نفوذ آمریکایی‌ها و غرب در ایران و اتکای شاه روحی و روانی برای نجات وی از سقوط به کمک آمریکاییها و انگلیسی ها می‌توان به ویژه به خاطرات ویلیام سولیوان سفیر آمریکا و آنتونی پارسونز سفیر انگلستان در ایران رجوع کرد. ویلیام سولیوان در خاطرات خود دیدارهای مکرر مستمر خود با شاه و ارائه مشورت به وی در جهت غلبه بر شرایط را شرح داده است. البته بعد از تغییر شرایط به هنگامی که شخص سولیوان احساس می‌کند که دیگر هیچ راهی برای حفظ شاه باقی نمانده

است نامه ای به وزیر خارجه امریکا می نویسد . عنوان نامه عبارت بود از: « فکر کردن به آنچه فکر نکردنی است »

منظور وی از این عبارت آن بود که آنچه را که تا آن زمان قابل فکر کردن هم نبود را باید پذیرفت و در مقابل واقعیت شرایط ایران ایستادگی نرد . تاریخ این نامه 18 آبان 1357 بود . آنها حتی بعد از کشتار 17 شهریور هم به حمایت های خود ادامه دادند تا سرانجام پنج روز بعد از کشتار دانش آموزان و دانشجویان در روز 13 آبان سفیر امریکا به جمع بندی رسید که ادامه حمایت از شاه امکان ندارد . گرچه تا جا افتادن این نظر در کاخ سفید و قانع کردن امثال برژینسکی بیش از یک ماه زمان لازم بود .

همچنین باید به لغو بخش مهمی از قراردادهای تسلیحاتی میان ایران و امریکا در تابستان و پاییز 1357 اشاره کرد که به درخواست آمریکایی ها وبا توجه به نفوذ آنها در نزد شاه و مقامات ایرانی امکان پذیر گردید.

درباره ارتباطات و همکاری های نظامی ایران و اسرائیل هم که یکی دیگر از دلایل طراحی سقوط شاه برشمرده شده است باید به ارتباطات نزدیک میان دو کشور تا روزهای پایانی حیات رژیم اشاره کرد . در این باره نیز مستندات بسیار است که از جمله می توان پروژه مشترک تولید موشک در سال 1355-56 را یادآور شد . اعتبار این پروژه مشترک 280 میلیون دلار بود که از سوی ایران تامین شده بود .

همچنین برای پی بردن به عمق روابط دو کشور می توان به نوشته های منیر عزری سفیر غیر رسمی و نیمه پنهان اسرائیل در ایران مراجعه کرد. وی در کتاب خاطرات خود تحت عنوان « کیست از شما از تمامی قوم او-یادنامه » کتاب گوشه هایی از همکاری های دو کشور در زمینه های اقتصادی ، فرهنگی ، سیاسی و امنیتی را بیان کرده است . «منیر عزری» در ابتدای پیشگفتار خود بر کتاب مزبور می نویسد : " رویدادهای فوریه 1979، آنچه که انقلاب اسلامی خوانده شد، پیوند گسترده ای را که میان دولت های اسرائیل و شاهنشاهی ایران برپاشده بود ، از میان برد . " اسدالله علم نیز در یادداشت های روز 7 آذر 1352 خود در باره سیاست های ایران در قبال اسرائیل چنین نوشته است : « سفیر اسرائیل (سفیر غیر رسمی) پیش من آمده بود و از فرمایشات شاهنشاه در جریده الحوادث اظهار سپاسگزاری کرد و استدعای شرفیابی داشت »

اما درباره ادعای درپیش گرفتن سیاستهای مصدق از سوی شاه بد نیست تا مقایسه کوتاهی میان سیاست های مصدق و شاه بعد از افزایش قیمت های نفت در سال های آغازین دهه 1350 انجام دهیم . همچنان که در تاریخ نهضت ملی ایران ثبت شده است سیاست دکتر مصدق چه در زمینه روابط با کشورهای دیگر و چه بعد از تحریم خرید نفت ایران از سوی خریداران نفت که بر اثر فشارهای غرب به رهبری بریتانیا صورت گرفت سیاست « موازنه منفی » بود . مصدق در همان هنگام که با شرکت نفت و دولت انگلستان در حال رویارویی بود ، به قرارداد شیلات میان ایران و شوروی نیز پایان داد و در بحبویه رویارویی با غرب از پناه بردن به دامن شرق خودداری کرد .

مصدق در مجلس چهاردهم در مقابل طرفداران موازنه مثبت سیاست موازنه منفی را مطرح کرد . در آن دوران نماینده دولت و در هنگامی که سید ضیا الدین طباطبایی و دیگر هواداران انگلیس در ایران از تمديد قرارداد نفت جنوب حمایت می کردند حزب توده و طرفداران شوروی در ایران خواهان پیشنهاد

واگذاری امتیاز نفت شمال به دولت شوروی را دنبال می کردند . درمقابل این سیاست که به سیاست موازنه مثبت مشهور شد ، دکتر مصدق نظریه «موازنه منفی» را مطرح ساخت . به گفته مصدق پذیرش پیشنهاد روسها به منزله آن بود که از کسی که یک دست او قطع شده است بخواهیم که برای ایجاد موازنه دست دیگر او را هم قطع کنند .

مصدق این سیاست را در دوران حکومت 28 ماهه خود نیز همچنان دنبال کرد . علاوه برآن همچنان که می دانیم مصدق بعد از مواجهه با تحریم خرید نفت به جای تسلیم در برابر خواسته های غارتگران با اجرای سیاست اقتصاد بدون نفت برای نخستین و آخرین بار اتکای بودجه ایران به درآمدهای نفتی را قطع و پایه های یک اقتصاد سالم را بنا نهاد . این را مقایسه کنید با سیاست محمدرضا پهلوی که بعد از افزایش قیمت نفت در ابتدای دهه 1350 به یکباره حجم مالی برنامه پنجم توسعه به یکباره به دو برابر حجم مالی چهاربرنامه گذشته افزایش یافت. سیاستی که علی رغم مخالفت کارشناسان سازمان برنامه و بودجه و از جمله کنستانتین مژلومیان که معتقد بودند این برنامه بوی خون می دهد به اجرا درآمد . محمدرضاشاه خود درباره آن سیاست گفت: «اگر پولی اضافه بیاید دیگر آن را آتش نخواهیم زد» (کیهان 5آبان 1355)

نارضایتی از عملکرد نظام برآمده از یک جنبش مردمی حق مسلم و طبیعی و شرعی هر شهروند ایرانی است که در این سرزمین زندگی می کند . تلاش برای تغییر این وضعیت نیز وظیفه ملی ، میهنی و مذهبی هر ایرانی آزاد و آگاه به شمار می رود . اما این حق و آن احساس وظیفه به ویژه با توجه به تجربیات به دست آمده در طول این سال ها به ما حکم می کند با چشمان باز و با تکیه بر مستندات و نه حدسیات و ... قضاوت کنیم و به دنبال راهی برای برون رفت از وضع موجود باشیم .

کانال تلگرام ایران فردا